



نشر بیگل  
Bidgol Publishing co.





سرشناسه: سابو، ماگدا، ۲۰۰۷ - ۱۹۱۷ م. Szabó, Magda  
عنوان و نام پدیدآور: ابیگیل / ماگدا سابو؛ ترجمه نصراله مرادیانی.  
مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری: ۶۵۸ ص: ۵/۹ × ۵/۱۹ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۵۴-۰۴-۵  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: عنوان اصلی: Abigél.  
یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان "Abigail" به فارسی برگردانده شده است.  
موضوع: داستان‌های مجارستانی -- قرن ۲۰ م.  
20st century -- Young adult fiction, Hungarian  
شناسه افزوده: مرادیانی، نصرالله، ۱۳۶۲ -، مترجم  
رده بندی کنگره: PH۳۲۸۵  
رده بندی دیویی: ۸۹۴/۵۱۱۳ [ج]  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۱۷۱۷۷

# ابیگیل

ماگدا سابو

ترجمه نصراله مرادیانی



نشر بییدگل

Bidgol Publishing co.

**Abigail**

**Magda Szabó**

**NYRB Classics, 2020.**



**ابیگیل**

ماگدا سابو

ترجمه نصراله مرادیانی

نسخه پرداز: میترا سلیمانی

نمونه خوان: فریدالدین سلیمانی

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ اول، ۱۴۰۰، تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۵-۰۴-۷۵۵۴-۶۲۲-۹۷۸

**نشر بیدگل | Bidgol Publishing co. |**

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

**bidgolpublishing.com**

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

ترجمه‌ای برای «بابا و مامان»

ن. ۰۰





هدف از راه‌اندازی مجموعه ادبیات داستانی نشر بیدگل آن بوده که با بهره‌جستن از تجارب گذشته این نشر و با یاری مترجمانی خوب و زبان‌دان، درکنار مهارت هنری و فنی سایر اعضای نشر، ترجمه‌هایی خوب و دقیق از آثار ادبی ارائه شود که درخور نام نویسنده‌ها و آثار این مجموعه باشد.

به جز توجه به زیبایی و پیراستگی ظاهری و محتوایی ترجمه‌ها، می‌خواهیم آثاری از فرهنگ‌های مختلف در اختیار خواننده فارسی‌زبان قرار دهیم و تلاشمان بر آن خواهد بود که متن‌ها ترجیحاً از زبان اصلی‌شان برگردانده شوند و بدین ترتیب، امید آن داریم که خواننده فارسی هم بیشتر بخواند هم دقیق‌تر.

نصراله مرادیانی





## فهرست



۱۱	یادداشت مترجم فارسی
۱۳	مقدمه مترجم انگلیسی
۲۳	ابیگیل
۶۴۷	پی نوشتها
۶۵۳	فهرست نامها



## یادداشت مترجم فارسی

ریشه اسم خاصی که ماگدا سایو برای عنوان این رمان انتخاب کرده است اسمی عبری است: Avigail (اویگیل). شاید معنی این اسم عبرانی برای خواننده باریک بین جالب توجه باشد: «خوشی پدرم» یا «شادمانی پدر» یا به تعبیر دیگر «پدرم سرمستی است». اویگیل در کتاب شموئیل عهد عتیق همسر داوید (یا همان داوود) است و زنی باهوش و زیبا و وفادار توصیف می شود. بد نیست خواننده ایرانی، در هر سن و سالی، به معنا و دلیل انتخاب این عنوان، که صرفاً مربوط به دخترک داستان یا ارتباط پدر و دختر (در معنای محدود کلمه) نیست، توجه کند. در عین حال امیدوارم خواننده های جوان تر کتاب به این معنی که چطور رشد و بلوغ یا تربیت و شکل گیری به سنت ربط دارد وقعی بگذارند و دست آخر امیدم این است که در ادبیات و فرهنگ فارسی به مفهوم شکل گیری و پرورش

(همان Bildung غربی‌ها که در اصطلاح Bildungsroman هم دیده می‌شود) التفات بیشتری شود. اما اینکه معنی بیلدونگ چیست و برای ما چه اهمیتی دارد (یا می‌توانست داشته باشد)، خوانندهٔ محترم خود می‌تواند درباره‌اش بخواند و بیندیشد.

نصراله مرادیانی

مهر ۹۹



## مقدمه مترجم انگلیسی

ماگدا سابودر سال ۱۹۷۰ که ایگیل را نوشت در زادگاهش مجارستان به چهره‌ای جاافتاده و شناخته شده مبدل شده بود و شهرت جهانی‌اش روزبه‌روز داشت بیشتر می‌شد. قبلاً حزب کمونیست چند سالی او را از کار بی‌کار کرده، به سکوت واداشته و کم‌وبیش مورد آزار و اذیت قرار داده بود - فرصتی مناسب برای تأمل در وضعیت کشورش و تاریخ طویل حماقت‌ها، بداقبالی‌ها و فجایعی که کشور را به نابودی کشیده بود، کشوری که روزگاری یکی از قدرت‌های اروپا به حساب می‌آمد. بنابراین جای تعجب نیست که «اوضاع مجارستان»، اوضاع غم‌انگیزش، همواره به شکلی نهانی و گاه با اشارات آشکار، مضمون این اثر و دو اثر همتای دیگرش باشد - خیابان کاتالین که یک سال قبل نوشته شده بود و در (۱۹۸۷). این سه اثر، روی هم، گاه مختصراً و گاه به تفصیل، دربرگیرنده

سال‌های جنگ جهانی اول تا سال‌های هولناک بعد از قیام ضدشوروی سال ۱۹۵۶ هستند. از بین این سه‌گانه، ایگیل از همه سرگرم‌کننده‌تر است و کوتاه‌ترین بازه زمانی را در بر می‌گیرد - هفت ماه قبل و بلافاصله بعد از اشغال کشور توسط آلمان‌ها در مارس ۱۹۴۴ - اما با زمینه و زمانه یکسانی دست و پنجه نرم می‌کند. اینجا نیز توجه سابو به این معطوف است که نشان دهد رویدادهای فاجعه‌بار عمومی، من جمله جنگ و شکست خوردن در جنگ، چطور بر زندگی خانواده‌ها و یکایک آدم‌ها تأثیر می‌گذارد. دل مشغولی او بیشتر از هر چیز این است که قربانیان چنین اوضاعی چطور از پس خود برمی‌آیند یا به عکس چطور در این راه شکست می‌خورند.

داستان از اوایل پاییز ۱۹۴۳ آغاز می‌شود. ظاهراً برای قدرت‌های محور، که مجارستان هم از جمله آنهاست، اوضاع خوب پیش می‌رود: نبرد اصلی آن دوردورهاست و اگرچه بمباران شبانه متفقین مایه نگرانی است، تنها اخباری که از رسانه‌ها پخش می‌شود رضایت‌بخش است و روحیه عمومی، دست‌کم در مهمانی‌های عصرانه بوداپست، با خوش‌خیالی و خوش‌بینی همراه است. مردم هنوز اطلاع ندارند که ورق برگشته است، آلمان‌ها در حال عقب‌نشینی اند و قوای نظامی

اصلی مجارستان، ارتش دوم<sup>۱</sup>، که هیتلر غیر ضروری اش می دانست، در میان برف روسیه معدوم شده است. حالا پیشوا، که به شدت نیاز دارد جبهه جنوب شرقی خود را تقویت کند و از بی میلی هم پیمان فرضی خود در عملی کردن راه حل نهایی<sup>۲</sup> به خشم آمده، در شرف حمله کردن است. با آمدن او رذل ترین فاشیست های داخلی به قدرت می رسند و آدولف آیشمن هم از راه می رسد تا وظیفه مخوفش را به انجام برساند.

این رویدادها، با اینکه هیچ وقت صریحاً توصیف نمی شوند، تعیین کننده بخش بزرگی از کنش رمان اند. خبر این رویدادها اینجا و آنجا تکه و پاره به ما می رسد، گاهی به اختصار در لابه لای روایت، گاهی به واسطه جزئیاتی که دخترک قهرمان داستان، گئورگینا ویتایی چهارده ساله، مشاهده می کند. با توجه به زاویه دید محدود و تخیل اخلاقی شکل نگرفته اش، بعدهاست که او به معنی این همه پی خواهد برد.

در آغاز داستان بی اینکه از چیزی خبر داشته باشد، پدر عزیزش، که ژنرال نظامی بلند پایه ای است، در سازمانی زیرزمینی عضویت دارد که در جست و جوی پایان دادن به رابطه کشور با آلمان هاست. او که می داند اوضاع دارد وخیم تر می شود، دخترش را از خانه دور می کند و به آکادمی اسقف ماتولا در

جایی دور می‌فرستد، مدرسه شبانه‌روزی‌ای سخت‌گیر در اصول پاک‌دینی که در دورترین نقطه کشور قرار دارد، جایی که پدر می‌داند اجازه نمی‌دهند با کسی ملاقات کند، نامه‌هایش را سانسور می‌کنند و امیدوار است کسی از جایش خبردار نشود. پدر می‌داند که دیر یا زود دستگیر خواهد شد و دشمنانش دخترش را جلوی چشمش شکنجه می‌کنند تا رفقایش را لو بدهد. طبیعتاً نمی‌تواند دلیل تصمیمش را برای دخترش بازگو کند و به این ترتیب دختر هم خیال می‌کند پدرش (که همسرش را از دست داده) به این دلیل می‌خواهد دخترش را از خانه دور کند که دوباره ازدواج کرده و زن تازه‌وارد نمی‌خواهد دخترک توی خانه باشد.

با در نظر داشتن شخصیت خودرأی و یک‌دنده دخترک و تفاخرش به آزمودگی و آراستگی و ظرافت در نتیجه زندگی در شهری بزرگ، می‌شود حدس زد چه واکنشی به مدرسه نشان می‌دهد و وقتی آنجا به ابیگیل «معرفی» اش می‌کنند، همان نامی که در عنوان اثر هم آمده، همان مجسمه دختر زیبای توی باغچه، که هم‌کلاسی‌هایش اعتقاد دارند وقتی توی در دسر می‌افتند به کمکشان می‌آید، حس تحقیر و تمسخرش به اوج خود می‌رسد. با کادر آموزشی مدرسه و نیز با هم‌کلاسی‌هایش وارد درگیری‌هایی ناراحت‌کننده و اضطراب‌آور می‌شود؛



نارضایتی اش مدام بیشتر می شود و چند بار بیهوده سعی می کند فرار کند، که البته بدترین کاری است که می تواند در همچو موقعیتی انجام دهد. خیلی چیزها هست که باید به آنها پی ببرد - درباره خودش، درباره آدم های پیرامونش و مهم تر از همه درباره اینکه کلاً در کشور چه خبر است. این بینش را بالاخره به دست می آورد، اما وقتی که از همه چیزهایی که مایه بقایش بودند محروم شده است - خانه اش، خانواده اش، وسایل شخصی اش، نقابی که برای شخصیت خود دست و پا کرده و دست آخر حتی اسمش. سرنوشت و تجربه رشد و یادگیری اش عمیقاً به سرنوشت کشورش گره خورده است. این اثررمانی است درباره بلوغ و بزرگ شدن<sup>۳</sup>، اما نه فقط در یک معنای کلمه.

فضای مدرسه، با دخترهای زیرک و سرزنده اش، نوید داستانی را می دهد که از حیث حوادث گوناگون چیزی کم نداشته باشد. صحنه هایی توأم با غلیان احساسات، ماجراهای پرهیجان و تعلیق نفس گیر جابه جا در میان شوخی ها و خوشمزگی های دیوانه وار می آیند. آداب و رسوم هم دوره های او در ماتولا، که بیشترشان از خانواده های محروم هستند، با آداب و رسوم او خیلی فرق می کند. با وجود وضعیت ناخوشایندشان، همه چیز را با توجه به شرایط و قراین درک می کنند و برای بهره بردن از آن وضع

از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند. با انس و الفتی سرخوشانه و با وحدتی خواهرانه زندگی را تاب می‌آورند. موقع دفاع از ارزش‌هایشان به شکلی باورنکردنی سخت‌گیر و بی‌رحم‌اند ولی کسی نمی‌تواند جلوی خوش‌قلبی‌شان را بگیرد؛ شجاعتشان سرخوشانه است و شور و نشاطشان هیچ‌وقت بی‌هدف نیست. این مسئله در مورد بهترین آدم‌های نسل‌های قبل هم مصداق دارد، که با وجود دردهای بزرگ‌تر و بسیار عمیق‌تر، از تلاش و تقلا دست نمی‌کشند. این کتاب از جهتی تجلیل از نگرش و سلوک مردم است، سلوکی که به واسطه‌اش نه تنها آن دوران را تاب آوردند، بلکه بی‌اینکه درهم بشکنند توانستند از آن فراتر روند. تقابل این آدم‌ها با خانوادهٔ الْکِش در خیابان کاتالین، که تحت تأثیر جنگ روانشان از هم پاشیده و وجدان معذب از پا درشان آورده، در نوع خود قابل تأمل است.

کارها، طرز برخورد و اندیشهٔ بزرگ‌ترهایی که گینا با آنها سروکار دارد تحت تأثیر وضعیت سیاسی پیچیدهٔ آن روزهای مجارستان است. در حالی که ارتباط مجارستان با قدرت‌های محور یک جورهایی قطعی و ناگزیر بود و با توجه به سلطهٔ روزافزون آلمان در امور کشور و تجربهٔ تاریخی مواجهه با روسیه، برای خیلی‌ها مسئلهٔ مهم وعدهٔ سرخرمن هیتلر بود، وعدهٔ بازگرداندن آن بخش از خاک کشور که در ۱۹۲۰ براساس

معاهده تریانون از مجارستان گرفته شده بود. برای وطن پرستان  
غیور و انضمام طلب های آشتی ناپذیر، گروهی کم شمار اما  
در حال قدرت گرفتن، این وسوسه ای بود که نمی شد در برابرش  
مقاومت کرد. اما، درعین حال، هم در میان مقامات هم در بین  
عموم مردم مخالفتی جدی با جنگ وجود داشت، به ویژه  
در میان مادرها، بیوه زن ها، یتیم ها، خویشاوندانی که دلواپس  
هم بودند و آنها که از داروندانشان محروم شده بودند، آنها که  
بالاخره در فصل آخرازرنج و دردشان سخن به میان می آید.

شالوده پیرنگ را آبرونی خاص مجارتشکیل می دهد. گینا  
زبروزنگ است، خودش هم به این مسئله واقف است، و  
دقیقاً همین سوء برداشت توأم با اعتماد به نفس درباره عواطف  
و احساسات دیگران است که موجب ناراحت کننده ترین (و  
شرم آورترین) رسوایی ها می شود - طنز غنی کتاب که جای  
خود دارد. انگیزه ها و عواطفی که به کارهای بزرگ ترهای  
دوروبرش سمت و سو می دهد حتی به مخیله او راه نمی یابد،  
هرچند که خیلی تلاش می کند و نتیجه کار هم مضحک و  
خفت بار از آب درمی آید. دست آخر کاشف به عمل می آید این  
نهادی که از آن بدش می آید، جایی که در آن محبوس شده،  
گوشه امن اوست، واپسین خانه حقیقی اش و خاستگاه رشد و  
پرورشش؛ سیستم سرکوب و ریاضت نفرت انگیز آن دقیقاً همان

چیزی است که به آن نیاز دارد، اول برای رشد و پرورش یافتن در مقام یک شخص و دوم برای اینکه بتواند در زندگی جدید پرمخاطره‌ای که در پایان داستان پیش روی اوست روی پای خود بایستد.

خواننده‌ای که نسبت به ویژگی‌های ظریف شخصیت و موقعیت هوشیار باشد شایسته پادشاه‌های دیگری هم خواهد بود. پیشروی لرزان گینا به سوی خودشناسی با شبکه‌ای از ایماژها نشانه‌گذاری شده است، برمبنای اشیای معمولی‌ای مثل لباس‌ها، جواهرات، آینه‌ها، هدیه‌های مختلف (مخصوصاً یک زیرسیگاری) که مثل موتیفی در یک ترکیب‌بندی موسیقایی تکرار می‌شوند و با درهم ادغام شدنشان طرح و الگویی در برابر دیدگان ما آشکار می‌شود. درها حکایت از چالش‌های نو (و غالباً مشکلات تازه) دارند؛ پنجره‌ها - که یا تاریک یا مات شده‌اند یا به هر ترتیب آن سوشان ناپیدا است - هم از عجز او در دیدن چیزهایی غیر از خود و ورای خود حکایت می‌کنند هم از آرزوی جنون‌آمیزش برای فرار که هر لحظه فزونی می‌یابد. شکستن شیشه (آن هم دوبار) دلالت‌هایی حتی وسیع‌تر و عمیق‌تر دارد. هنرمندی سابو، درحالی‌که هیچ‌جا جلب توجه نمی‌کند، همواره به خدمت تعمیق غنای معنا درمی‌آید.

«رازی» که بر همه‌جای داستان سایه می‌افکند البته ماهیت ابیگیل است که در عنوان اثر هم آمده است. این

شگرد ادبی پیچیده‌تر از آن است که هر نوع چکیده کوتاه از اثر بتواند بیانش کند: این «راز» همه مضامین مهم کتاب را گرد هم می‌آورد، از جمله پندار و واقعیت، وفاداری و خیانت و دست‌آخ‌شجاعت. ولی آیا این اهمیت دارد که خواننده چقدر زود متوجه شود ایگیل کیست؟ این سؤالی جالب توجه است. اینجا و آنجا سابو استادانه رد پاهایی ظریف به جا می‌گذارد که وقتی دومین بار این اثر را می‌خوانیم همگی بسیار بر غنای آن می‌افزایند و تصورات غلط گینا طنز داستان را دوجندان می‌کند. خواننده ممکن است در جایی درست حدس بزند یا ممکن است بویی نبرد و تا پایان با سردرگمی گینا همراه شود و بعداً وقتی اثر برایش کامل آشکار شد از خواندن مجدد لذت ببرد. این رمان رمانی است که می‌شود دوباره سراغش رفت و باید دوباره سراغش رفت. کِلِرِ مسود درباره رمان در گفته است که او را واداشت تصور دیگری از زندگی به دست آورد. ایگیل هم چنین قدرتی دارد، برای خواننده‌هایی در هر سن و سال.

لین ریکس

اکتبر ۲۰۱۹

